

لغت طلسم را تاج العروس چنین معنی کرده است:

«طَلَسَمَ الرَّجُلُ: كَرَّهَ وَجْهَهُ وَقَطَّبَهُ، وَكَذَلِكَ طَرَمَسَ وَطَلَمَسَ، كَمَا فِي اللِّسَانِ.

و طَلَسَمَ الرَّجُلُ: أَطْرَقَ، مِثْلُ طَرَسَمَ، نَقَلَهُ الْجَوْهَرِيُّ فِي «ط ر س م» اسْتِطْرَادًا وَ أَهْمَلَهُ هُنَا.
و الطَّلَسَمُ، كَسِبَطَرٍ، وَ شَدَّدَ شَيْخُنَا اللّامَ وَ قَالَ: إِنَّهُ أَعْجَمِيٌّ، وَ عِنْدِي أَنَّهُ عَرَبِيٌّ اسْمٌ لِلسَّرِّ المَكْتُومِ، وَ
قَدْ كَثُرَ اسْتِعْمَالُ الصُّوفِيَّةِ فِي كَلَامِهِمْ فيقولون: سِرٌّ مُطَلَسَمٌ، وَ حِجَابٌ مُطَلَسَمٌ، وَ ذَاتٌ مُطَلَسَمٌ، وَ الجَمْعُ
طَلَسِمٌ»^۱

توضیح:

۱. طرمس، طلسم و طلسم به معنای اخم کردن (کره و وجهه) و قَطَّب (میان دو ابرو چین افکند) گرفته اند.
۲. جوهری در صحاح در ذیل لغت طرمس، طَلَسَمَ را هم معنای طرمس دانسته و آن را «أَطْرَقَ» معنا کرده است ولی جوهری در «ط ل س م» این لغت را نیآوردده است. [اطرق: خاموش گردید/ ساکت شد/ چشم را خوابانید/ و سر را فرو انداخت]
۳. اَمَّا طَلَسَمَ (که به تشدید لام هم ضبط شده است) را لغت غیر عربی دانسته اند ولی من می گویم این لغت عربی است به معنای سر مکتوم است.

مجمع البحرين اما درباره این لغت ۳ احتمال می دهد:

«طلسم: المشهور في معنى الطَّلَسَمِ على ما نقل أقوال ثلاثة: «الأول» الطل بمعنى الأثر فالمعنى أثر اسم «الثاني» أنه لفظ يوناني ومعناه عقد لا ينحل «الثالث» أنه كناية عن مقلوب أعنى مسلط»^۲

اما درباره اصطلاح آن نوشته اند:

«اما الطلسم و هو مزج القوى العالية بالقوى السافلة ليحدث منها غريب في عالم الكون و الفساد فما كان منها مشتتلا على إضرار أو تمويه على المسلمين أو استهانة بشيء من حرمات الله كالتقرآن و أبعاضه و أسماء الله الحسنى و نحو ذلك فلا ريب في تحريمه سواء عد من السحر أم لا و ما عدا ذلك للأغراض المباحة كحضور الغائب و بقاء عمارة الدار و الضيعة و فتح حصن الكفار على

۱. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۷، ص ۴۴۳.

۲. مجمع البحرين، ج ۶، ص ۱۰۷.



المسلمين و نحوه فمقتضى الأصل جوازه و يحكى عن بعض عظماء الأصحاب فعله و ربما يستندون في بعضها الى أمير المؤمنين^(ع) و ان كان في السند كلام و أطلق في الدروس تحريم عمل الطلسمات إلحاقاً له بالسحر و وجهه غير ظاهر»^۱

مرحوم قزوینی هم می نویسد:

«و قد یفرّق بین الطلسم و السحر و الکیما، فیقال: الطلسم علم موضوعه تأثیر الروح فی الروح، و السحر علم موضوعه تأثیر الروح فی الجسد، و الکیما علم موضوعه تأثیر الجسد فی الجسد كما یصنع الصفر فضّة و الرصاص ذهباً.

هذا أيضاً ليس بسديد، لأنّ السحر من قبيل العمل و إن كان منشؤه العلم بمعنی الملكة النفسانی إلّا أن یقال: هذا إطلاق آخر للفظ السحر و كأنّه مأخوذ من الساحر علی معنی صاحب ملكة هذا الفن»^۲
توضیح: اینکه سحر را علم بدانند، کامل نیست چراکه سحر عمل است الا اینکه بگوئیم سحر یک ملکه است. مرحوم صدر هم نوشته است:

«و منها: الهیما. و هو العلم الباحث عن ترکیب قوى العالم العلوی مع العناصر السفلیة للحصول علی عجائب التأثير، و هو الطلسمات.

فإن للكواكب العلویة و الأوضاع السماویة ارتباطات مع الحوادث المادیة، كما أن العناصر و المركبات و کیفیاتها الطبیعیة كذلك. فلو ركبت الأشكال السماویة المناسبة لحادثة من الحوادث كموت فلان و حیاة فلان و بقاء فلان مثلاً، مع الصورة المادیة المناسبة أنتج ذلك الحصول علی المراد و هذا معنی الطلسم»^۳

مرحوم مجلسی هم در کتاب فارسی خویش نام «حدود، قصاص و دیات» می نویسد:

«و گفته اند: سحر، سخنی است، یا نوشته ای است، یا عملی است که تاثیر کند در بدن آدمی یا دل او یا عقل او، مثل آن که کاری کنند که کسی را با کسی دوست کنند، یا دشمن کنند، و آنچه به قرآن و دعاء و اسماء مقدس حق تعالی باشد که به خدا متوسل شوند در آنها داخل سحر نیست. و

۱. جزائری سید عبد الله، التحفة السنیة فی شرح النخبة المحسنیة، ج ۱، ص ۵۰.

۲. ینایع الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۹۷.

۳. ما وراء الفقه، ج ۳، ص ۷۲.

آن چه به طلسمات و اعداد باشد سحر است، و اشکالی که در آنها تکسیر اسماء الله، و آیات کریمه می کنند محل اشکال است، و احوط آن است که آنها را نیز نکنند.^۱

البته برخی از معاصرین به جواز طلسمات اشاره کرده اند:

«دیگر از مکاسب حرام اضرار مردم به جادوگری است و اثبات نسب به قیافه و کشف جرائم به کهانت اما به شعبده یعنی چشم بندی و حقه بازی و تردستی معاش کردن و هر چه از آن ضرر به مسلمانی نمی رسد و جرم یا جنایتی بر کسی ثابت نمی کند و موجب اتهام و بدنامی کسی نمی شود مانند رمالی و دعا نویسی و جن گیری و احضار ارواح و طلسم سازی و کف بینی و فال گیری و امثال آن گرچه دلیل بر صحت آن نباشد حرمت آن هم مسلم نیست.»^۲

هم چنین مرحوم سید بن طاووس خود به برخی از این ها اشاره می کند:

«الفصل الأول فیما جربناه لزوال الحمی فوجدناه کما رویناه

یکتب فی کاغذ یوم الأحد و یوم الأربعاء کل طلسم منها منفرد فی رقعة و یغسل فی شراب أو ماء الأول یوم الأحد و الثانی یوم الإثنين و الثالث یوم الثلاثاء و یشرب کل یوم منها واحد و إذا غسل لا یبقی فی الورقة من مداده شیء فإن زالت الحمی فی أحد هذه الثلاثة الأيام و إلا یکتب کذلک فی ثلاث ورقات یوم الأربعاء و یغسل الأول یوم الأربعاء و یشرب ماؤه و الثانی یوم الخمیس و الثالث یوم الجمعة و یشرب ماؤه و قد زالت الحمی بالله جل جلاله إن شاء جل جلاله و هذه صورة الثلاث طلسمات.» [ظاهراً باید عبارت چنین باشد: و هذه الصور الثلاث، طلسمات]

ما می گوئیم:

(۱) به نظر می رسد با توجه به آنچه ذیل بحث سحر و تعویذ آوردیم می توان درباره طلسمات هم به نتیجه رسید، این نتیجه موافق با سخن علامه کاشف الغطاء است که درباره سحر نوشته اند و در آن حکم طلسمات را هم معلوم کرده اند:

«کیف کان فالظاهر أنه لا یرجع بعد هذا الاختلاف الشدید بحسب التقدير إلی العرف العام علی نحو ما مرّ فی الغناء من الکلام، و محصوله أنه عبارة عن إبداع شیء تترتب علیه آثار غریبة و

۱. حدود و قصاص و دیات، (مجلسی)، ص ۵۳.

۲. شعرانی ابوالحسن، تبصرة المتعلمین فی احکام الدین، ترجمه و شرح، ص ۲۳۱.

۳. الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان، ص ۱۶۲.



أحوال عجیبة بالنسبة إلى العادات بحيث تشبه الكرامات و توهم أنها من المعاجز المثبتة للنبوات من غیر استناد إلى الشرعیات بحروز أو أسماء أو دعوات أو نحوها من المآثورات، و أما ما أخذ من الشرع كالعوذ و الهياكل و بعض الطلسمات فلیست منه بل هی بعیدة عنه و كان غرض الشارع المنع من التذلیس و التلیس فی الأسباب علی نحو منعه من التذلیس فی المسببات، و إن حدوث الأفعال من غیر سبب بین مخصوص برب العالمین. و عند الاشتباه فی الدخول تحت الموضوع یرجع الفقیه إلى أصله.»^۱

(۲) پس اگر طلسمات از کلمات شارع اخذ شده باشد، سحر نیست و حلال است و الاً موضوعاً و حکماً، سحر است.

بلکه می توان گفت اگر چیزی از ناحیه شارع وارد شده باشد، از زمره تعویذات است و طلسم نیست چراکه طلسم یکی از اقسام سحر است چنانکه همین مطلب را ابن خلدون به صراحت مورد اشاره قرار داده است او تنها تفاوت سحر و طلسمات را در این می داند که در سحر از چیزی کمک گرفته نمی شود ولی در طلسمات از ارواح ستارگان یا اسرار اعداد و یا خواص موجودات و یا اوضاع فلکی یاری گرفته می شود.^۲

۱. شرح الشیخ جعفر علی قواعد العلامة ابن المطهر، ص ۶۰

۲. مقدمه، ج ۲، ص ۱۰۴۹.